المحادثات اليومية العربية

إعداد: محمّد مهدي أنصاري اليزدي

صبح بخير: **صَبَاحُ الخَيرِ.**

در جواب گفته می‌شود: **صَبَاحُ النُّورِ**

توجه: شب، هنگام خواب گفته می‌شود: «**تُصْبِح عَلَى خيرٍ**».

عصر بخیر: **مساءُ الخيرِ...**

در جواب گفته می‌شود: **مساءُ النُّورِ.**

روز بخير: **نَهارَك سعيد.**

در جواب گفته می‌شود: **نهارَك سعيد مُبارَك.**

وقتتان خوش: **طابَتْ أوقاتُكُمْ.**

متشكرم: **شُكْراً، أَشْكُرُكُمْ.**

شب خوش: **طابَتْ ليلتُكَ، لَيْلةً سَعِيدَةً! تُصْبِحُ عَلَي خَيْرٍ.**

خوابت خوش (خوابی همراه با تندرستی): **صَحَّ النَّوْمُ.**

خیلی از شما سپاسگزارم: **أَشْكُرُكَ جِدّاً.**

بسيار متشكرم: **شُكْراً جَزِيلاً.**

انشاء الله قبول باشد! **مقبول، ان شاء الله!**

با اجازه شما: **عَنْ إذنِكُم**

به سلامت: **مَعَ السَّلامَةِ، أَلْف سَلامَة، أَلْف خَير**

تو را به خدا می‌سپارم. **أَسْتَوْدِعُكَ اللَّه.**

به امید دیدار: **إلي اللِّقاءِ....**

در امان خدا: **في أَمانِ اللَّهِ.**

از آشنايي با شما خرسندم. **أنا سعيدٌ بمعرفتك.**

تعارف نكن: **لاتُجامِلْ.**

خوش آمديد: **أهلا و سَهْلا و مرحباً.**

متأسفم! شما را بيدار كردم. مهم نيست. **إني آسفٌ (آسفةٌ) لَقَدْ أيقظتُك. لا يَهُمّ.**

سخت نگیر: **هَوِّنْ عَليْكَ!**

به چشم، اطاعت: **سَمْعاً و طاعَةً.**

خواهرم ببخشيد لطفاً ساعت چند است؟

عفوا يا أختي، كم الساعة مِن فَضْلِك؟

چرا سؤال می‌کنی در حالی که ساعت روی دست شما است؟

لِم تسأل وساعتك عَلَى يدك؟

ساعت من دقيق نيست. **ساعتي غير مضبوطة.**

اندکي اينجا منتظر من باش. **اِنْتَظِرْنِي هنا قليلاً.**

هوای بيرون سرد است دارم يخ می‌زنم. **الجو باردٌ في الخارج. أكادُ أَتَجَمَّدُ.**

بهتر است که اين موضوع را به وقت ديگري موکول کنيم.

مِنَ الأفضل أَنْ نُرْجِيءَ هذا الموضوعَ إلى وقت آخَرَ.

قرار ما ساعت ۹ شب. **موعدنا الساعة التاسعة مساءً.**

خداوند نگهدار تو باشد. **الله يَحْمِيك (يَحْفَظك)، (الله يُخَلِّيک)(عا).**

استاد خوش آمديد. **مرحباً يا أستاذ.**

فرصت خوبی بود که شما را ببينم. **كانت فُرْصَةً طَيِّبَةً أَنْ أراكَ.**

خرسندم که ...... را بشناسم. **يسْعدُنِي أَنْ أَتعَرَّفَ عَلَى ....**

از اين مناسبت خوب شادمان هستم. **يَسُرُّنِي بهذه المناسبة السعيدة.**

فراموش نکنيد که هميشه با من تماس بگيريد. **لاتَنْس أن تَتَّصِل بِي دائماً.**

آيا می‌توانی به من کمک کنی؟ **أَيُمْكِنُكَ مُساعدتي؟**

خانم! چگونه می‌توانم به شما کمک کنم؟ **كيف أساعدك يا سيدة؟**

بايد با تو صريح باشم. **لا بُدَّ لي أن أَكُونَ صريحاً (صريحة) معك.**

وقت شما را زياد نمی‌گيرم. **لن آخُذَ مِنْ وقتك الكثير.**

از شما سپاسگزار خواهم شد اگر به من کمک کنيد.

سَأَكُونُ شاكراً لو ساعدتَنِي.

وقت آن نرسیده است.   **لم يَحِنِ الأوانُ لذلك.**

من به خودم اطمينان دارم. **أنا واثقٌ مِنْ نَفْسِي.**

حق با شماست.   **الحق مَعَكَ.**

مشكل حل شده است.   **المشكلة محلولة.**

وقتکشي نكن.   **لاتَقْتُلِ الوقتَ.**

عيدتان مبارک (سال نو مبارك).

كُلُّ عامٍ و أَنْتَ بِخيرٍ! (كُلُّ عامٍ و أنتَ بِأَلْفِ خَيْرٍ).

مبارك باشد: **مَبْرُوك، تَهانِينا، أَلْف مَبْرُوك.**

در جواب گفته می‌شود: خداوند به شما بركت دهد! **اللّه يُبارِك فيكَ!**

(اقتباس من كتاب دكتر يحيى معروف)

سلام   السَّلامُ عليكمُ.

خوش آمدید: أَهْلا و سَهْلاً و مَرْحَباً.

خداوند شما را حفظ کند: حَيَّاكَ اللَّهُ!

حال شما چطور است؟ كيفَ حالُكَ؟ كيْفَك؟، إِزَّيَّك؟[١] (ص)، إِشْلُونَك؟(ع.(

الحمد لله خوبم: بِخَيْرٍ و الحمدُ لِلَّهِ....خوبم: كُوَيّس (ص، ل، س.(

خوب نیستم: ماكُوَيّس.

چه خبر؟ ما الخبرُ؟ ما أَخْبارُكَ؟ شو أَخْبارك؟(عا، ل.(

از اینکه دیر شد از شما معذرت می‌خواهم.

أَعْتذِرُ منكَ لِلتَّأْخِيرِ. (أَرْجُو المَعْذِرَةَ.(

ببخشید: عَفْواً (و یا) العَفْو.

من خیلی متأسفم: إِنِّي آسِفٌ جداً.

موجب عذاب شما شدم. لَقَدْ سبَّبْتُ لكَ عَذاباً. أَزْعَجْتُکَ.

نه ،نه، هرگز. لا ، لا، أبداً .

شما انسان بسیار لطیفی هستید.

أنتَ إنسانٌ لَطِيفٌ جِدّاً. (أنتِ إنسانةٌ لَطِيفةٌ جِدّاً.(

از تعریف شما سپاسگزارم. شُكراً لِإِطْرائِكَ.

خداوند به شما سلامتی بدهد. اللّهُ يُعْطِيكَ العافِيةَ![۲]

خداوند به شما جزای خیر دهد. جَزاكُمُ اللّهُ خيراً.

بفرمایید بنشینید: تَفَضَّلْ بِالجُلُوسِ.

خواهش می‌کنم: أَرْجُوكَ.

با اجازه شما: عَنْ إِذْنِكَ.

بفرمایید: تَفَضَّلْ.

شما در ایران در چه شهری زندگی می‌کنید؟

أنتَ تَعِيشُ فِي أَيَّةِ مَدِينَةٍ في إيران؟

من در شهر «...» از توابع استان «...» زندگی می‌کنم.

أنا أَعِيشُ فِي مَدِينَةِ «...» التَّابِعَةِ لِمُحَافَظَةِ.«...»

شما به روانی عربی حرف می‌زنید. أَنْتَ تَتَحَدَّثُ (تَتَكَلَّمُ) العَرَبِيَّةَ بِطَلاقَةٍ.

من زبان عربی را بخوبی نمی‌دانم در حالی که شما به چند زبان سخن می‌گویید.

أنا لا أُتْقِنُ العربيةَ بينما أنت تَتَحَدَّثُ بأكثر مِنْ لُغَة.

من زبان عربی را در مدت حضورم در سوریه آموختم.

أنا تَعَلَّمْتُ العَرَبِيَّةَ أَثْناءَ وجودي في السُّوريّا.

از شما خواهش می‌کنم با من به جای عامیانه با زبان فصیح صحبت کنید.

أَرْجُوكَ أنْ تَتَكَلَّمَ مَعِي بِاللُّغَةِ الفُصْحَي بَدَلاً مِنَ العاميَّةِ.

زیرا من در زبان عامیانه ضعیف هستم. لأَنَّنِي ضَعِيفٌ في العامِيَّةِ.

نه، بر عكس شما زبان عربيِ صحيح را می‌دانید.

لا، بالعَكْسِ، أنتَ تَعْرِفُ اللُّغَةَ العربيةَ الصَّحِيحَةَ.

شما معلم زبان عربی هستید و من نمی‌توانم با شما برابری کنم.

أنتَ مُعَلِّمُ اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ و أنا لاأَقْدِرُ أَنْ أُضاهِيكَ (أُساوِيكَ.(

من از سخن شما شادمان می‌شوم. أنا أَرْتاحُ لِحَدِيثكَ.

متشکرم: شکراً.

بسیار خوب: طَیِّب، حَسَناً.

خداوند شما را از هر بلایی سلامت نگهدارد! اللّه یَسْلِمُكَ مِنْ كُلِّ بَلِیَّةٍ!

شما جوانی، خوش رو، تحصیلکرده، و از خانواده محترمی هستید.

إَنَّكَ شابٌ وسیمٌ و مُثَقَّفٌ (مُتَعَلِّمٌ) و مِنْ عائلةٍ (أُسْرَةٍ) مُحْتَرَمة.

از عواطف شما نسبت به خودم سپاسگزارم.

أَشْكُرُكَ لِعواطِفِكَ تِجاهي (نَحْوي.(

سَرورم نمی‌دانم چگونه از شما سپاسگزاری کنم.

لا أَدْرِي کیفَ أَشْكُرُكَ یَا سیِّدي.

)وظیفه است) نیاز به تشکر ندارد. لا شکرَ للواجبِ (عَلَی الواجِبِ.(

به امید دیدار، خدا نگهدار. إِلي اللِّقاء والسَّلامُ عَلَیْكُم.[۳[

و علیکم السلام، شما را به خدا می‌سپارم. و علیکُم السَّلام أستودعُكَ اللّه.

گفتگوی دوم

السَّلامُ علیکم: و علیکمُ السَّلامُ و رحمة الله و برکاته.

کي (چه وقت) اسمت را در کاروان حجاج ثبت کردي؟

مَتی سَجَّلت اِسْمَك في قافِلَة الحُجَّاج؟

تقريباً يك ماه پيش.   قَبْل شَهْرٍ تَقْرِيباً.

گذرنامه‌ات را به رئيس كاروان دادي؟

هَل سَلمْت جَوازَ سفرِك اِلي رئيس القافِلَة (حَملدار) (ح)؟

بله، آن را به رئيس كاروان دادم. نَعَم،(أيوه) سَلَّمْتُه اِلَى رئيس القافِلَة.

گواهي بهداشتي داريد؟ هَل لدَيْك (عِنْدَك) الشَّهادة الصِّحيَّة؟

بله، گواهي بهداشتي دارم. نَعَم، (أيوه) لَدَي (عِندي) الشَّهادَة الصِّحيَّة.

آيا مي‌توانم با شما به زبان عربي فصيح سخن بگويم؟

هَل يُمْكِنُني أَن أتَكَلَّم مَعَك بِالعَرَبِيَّة الفُصْحَى؟

اسم شما چيست و از كجا مي‌آييد؟ ما اسْمُك؟ و مِن أَيْن تَأْتِي؟

اسم من محمد و اهل جمهوري عربی مصر هستم.

اسمي محمدٌ مِن جمهوريّةِ مصرَ العربيّةِ.

من از يك خانواده پايبند (مذهبي) هستم. أنا مِنْ أُسْرَة مُحافِظَةٍ.

سفر چطور بود؟   كيفَ كانَتِ الرِّحْلَةُ؟

خيلي سودمند بود: كانَتْ مُمتعةً جِدّاً.

رسيدن به خير. (خدا را سپاس كه سالم هستيد). الحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي السَلامَة.

آب و هواي اين شهر چگونه است؟ كيفَ مُنَاخُ هذِهِ المدينةِ؟

بسیار خوب و دل انگیز است: لطیفٌ و رائعٌ جداً.

چه مدت اینجا خواهید ماند؟ كَمْ مُدَّة سَتَبْقَي هُنا؟

فقط یك هفته: مُدَّة أسبوعٍ فَقَط.

فردا چه می‌کنی؟ ما الذي سَتَفْعَلُهُ غَداً؟

به گشت و گذاری در شهر می‌پردازم. سَأَقُومُ بِجَوْلَةٍ في المَدِينَةِ.

الان کجا می‌روید؟ أينَ تَرُوحُ[٤] (تذهب) الآنَ؟

من به حرم می‌روم. أَنا رائحٌ (ذاهِبٌ) إِلَي الحَرَمِ.

آیا شما راهنمای جهانگردان نیستید؟ ألست دليلاً للسائحينَ؟

در این صورت می‌توانی مرا همراهی کنی؟ إذن هل تستطيعُ أَنْ تُرافِقَنِي؟

من در خدمت شما هستم. أنا بخدمتكَ (في خدمتكَ .(

کشور ما را دوست دارید؟ هَلْ تُحِبُّ بِلادَنا؟

مي‌خواهم نظر شما را به صراحت بشنوم. أريدُ أَنْ أَسْمَعَ رَأْيَك بِصَراحَة.

بله کشور شما را بسیار دوست دارم. نعم، أُحِبُّها كثيراً.

چرا؟ لماذا؟

زیرا بسیار زیباست: لأَنَّها جَمِيلَةٌ جِدّاً.

امیدوارم از همه مناطق دیدنی کشورمان بازدید کنی.

آملُ أَنْ تَزُورَ جَمِيعَ الأَماكِنِ السِّياحِيَّةِ في بلادِنا.

شما به سفر تفریحی آمده‌اید؟ بله. أَتَيْتَ لِلسَّفْرَةِ التَّرْويحيَّة (التَّرْفيهيَّة)؟ نَعَمْ.[٦]

علاوه بر آن به گردش علمی نیز آمده‌ام.

فضلاً عَنْ ذلِكَ أَتَيْتُ لِلسَّفْرَةِ العِلمِيَّةِ أَيْضاً.

در واقع من در اینجا در یك سفر کاری نیز هستم.

في الحقيقةِ أنا هُنا في رِحْلَةِ عَمَلٍ أيضاً.

چه مدتی است که در اینجا هستید؟ مُنْذُ مَتَي و أنتَ هُنا؟

من از چند روز پیش اینجا هستم. أنا هُنا مُنْذُ بِضْعَةِ أَيَّامٍ.

به من اجازه می‌دهید بپرسم آیا شما تنها هستید؟

هَلْ تَسْمَحُ لي أَنْ أَسْأَلَ هَلْ أَنْتَ لِوَحْدِكَ؟

بله، من تنها هستم: نَعَمْ، أنا لِوَحْدِي.

خانواده‌ات کجاست؟ أينَ عائِلَتُكَ؟

من مجرد و تنها هستم. انا عازِبٌ (أَعْزَب) وحيد.

آیا ازدواج کرده‌اید؟ خیر... پیش از این، موردی برایم پیش نیامده است.

هل تزوجت؟ لا... لم‌يسبق لي الزاوج.

من ازدواج کرده‌ام و یک دختر دارم. که در کلاس چهارم ابتدایي درس می‌خواند و سنش ده سال است.

أنا متزوجٌ و لي اِبنةٌ واحدة تَدْرُسُ في الصَّفِّ الرابعِ الابتدائي وعُمرُها عَشْرُ سنواتٍ.

این اولین دیدار شماست؟ هَلْ هذِهِ زیارتُكَ الأُولَي؟

آیا اولین بار است که به خارج از کشور مسافرت می‌کنید؟

أَ هي أوَّلُ مَرَّةٍ تُسافِرُ فيها خارج البلادِ؟

بله، این اولین دیدار من است. نَعَمْ، هذِهِ هي زيارتي الأُولَي.

بله ، از تنهایی و گوشه‌گیری می‌ترسیدم.

نَعَم و كُنْتُ خائفاً مِنَ الوحدةِ و العُزْلَةِ.

رؤیای من این بود که این شهر را ببینم، و اکنون تحقق پیدا کرد!

كانَ حلمي أن أزورَ هذه المدينة، وقد تَحَقَّقَ الآن!

به من اجازه بدهید بپرسم که آیا باز هم می‌آیید؟

اِسْمَحْ لي أَنْ أَسْأَلَ هَلْ تَأْتِي مَرَّةً أُخْرَي؟

البته و بدون شك. طَبْعاً و لاشَكَّ.

من به شما قول می‌دهم. أُعْطِيكَ قولاً (كلاماً)، أَعِدُكَ.

دیر یا زود به دیدن شما خواهم آمد. سأَزُورُكَ آجِلاً أو عاجِلاً.

البته: طَبْعاً، بِالطَّبْعِ، البَتَّةَ.

مرا ببخشید: سامِحْنِي.

تو مطمئنی؟   هَلْ أنتَ واثِقٌ (مُتَأَكِّدٌ)؟

بله، کاملاً مطمئنم: نَعَمْ، كُلَّ الثِّقَةِ (بِالتَّأكِيد ، بِكُلِّ تَأكِيد).

عجب سخن درستی!   يالَهُ مِنْ قَوْلٍ سَلِيمٍ.!

بَه‌بَه :   يا سَلام.

چای می‌نوشی یا قهوه؟. تَشْرَبُ الشّايَ أو القهوة؟

قهوه می‌نوشم: أَشْرَبُ القهوة.

نوش جان، گوارا باد: هَنِيئاً لَكَ!

بفرمائید: تَفَضَّلْ دستت درد نکند: سَلِمَتْ يَداكَ .

وقت خوبی را برایت آرزو می‌کنم. أَتَمَنَّي لَكَ وَقْتاً طَيِّباً.

از آشنایی شما خوشوقتم.

أَتشَرَّفُ بِمَعْرِفَتِكُمْ؛ أنا سَعِيدٌ بِمَعْرِفتِكُمْ؛ فرصةٌ سعيدةٌ.

از دیدن شما خرسندم: أنا سَعِيدٌ بِلِقائِكُمْ.

خوشوقت شدیم: تَشَرَّفْنا.

پس مزاحم شما نمی‌شوم. إذَنْ لاأُزاحِمُكَ (لا أُزْعِجُکَ)؛ (لا أُثَقِّلُ علیک)(س.(

سلام مرا به خانواده‌ات برسان. بَلِّغْ سَلامي إِلَي أُسْرَتِكَ (أَهْلِكَ)؛ سَلِّمْ لِي عَلَى...

امروز چه کار کردی؟ ماذا فعلتَ اليومَ؟

در محله‌های مدينة منوره که ساختمان‌ها و خیابان‌های قدیمی دارد به گشت و گذار پرداختم. خیابانها و بازارها آکنده از جمعیت بود.

تَجَوَّلْتُ في أحياء المدينة المنورة التي هي مدينةٌ قديمةُ المباني والشوارع. و كانت الشوارع والأسواقُ مزدحمةً بالنَّاسِ.

سپس با ایران تماس تلفنی برقرار کردم تا خانواده ام را از رسیدنم مطمئن کنم.

ثم قُمْت بالإتِّصال بإيران لكي أُطَمْئِنَ أسرتي عَلَى وصولي.

الأفعال المتداولة:

إتَصَلَ بـ : تماس گرفت با تَحَدَّثَ مع : صحبت کرد با أكَلَ : خورد

إنْتَظَرَ: منتظر ماند بكَى : گریه کرد تَسَلَّقَ : بالا رفت

صعَدَ : بالا رفت ⬆ جَرَّ = سَحَبَ : کشید ↪ جلَسَ : نشست

دخَّنَ : کشید دفَعَ : هل داد رسَمَ : نقاشی کرد، کشید

لَـوَّنَ = صَبَغَ : رنگ کرد □ رکَـبَ : سوار شد. □ رکَـضَ : دوید □

سبَـح : شنا کرد □ سَـقَـطَ : افتاد ✕ تـَزَحلَـق= تزلَّقَ: اسکی کرد □ سمع

: شنید □ شَـاهَد : تماشا کرد □ نَـظَـرَ : نگاه کرد □

شَـرَبَ : نوشید ☕ صافحَ : دست داد □ سلَّمَ علی : سلام کرد □

صحَی = إسْتَيْقَظَ : بیدار شد □ صاحَ = صَرَخ : فریاد زد □

صلَّحَ : تعمیر کرد □ ضَـحَـكَ : خندید □ طَـهَی : پخت □

عرَّفَ : معرفی کرد □ غسَلَ : شست □ فَـكَّـرَ : فکر کرد ?

قاتَـلَ : مبارزه کرد ✗ لاكَـم : مشت زد(بوکس)□ ضَـرَبَ : زد □

ساقَ = قادَ : رانندگی کرد □ قَـرَأَ : خواند □ کَـتَـبَ : نوشت ✍

نظَّفَ : تمیز کرد □ وقَـفَ : ایستاد □

الصفات و ما يعادلها بالعربية:

جَميل: قشنگ،زیبا، جَيِّد = حَسَنٌ = طَيِّب: خوب، ناعِم(لين): نرم.

لَطيف: خوش ، نَظيف: تميز،پاک ، جديد= حديث: نُو،

ظَريف= رائِع = جميل=مُدهِش:خوشگل،   قَبيح= بَشِع : زِشت،

خَشِن: سرسخت،خشن،   مُرّ: تلخ،   حامِض:تُرش،   مالِح: شور، حُلو : شيرين،

ثَخين : دُرُشت،   ضَيِّق : تنگ، طَويل = مُرتَفَعٌ = شاهِقٌ = عالٍ: بلند، دراز،

قَصير: كوتاه،   كَبير: بزرگ،   صَغير: كوچک،   عالٍ: بُلند،

واطِئ= مُنخَفِض: پست،گود،   رَخيص: ارزان،   غالِي الثَّمَن= ثَمين= غالٍ:

گرانبها،   سَهل = بَسيطٌ:آسان ،   صَعب: سخت ،   قاس=صُلب: سفت،

قَوِيّ: توانمند،   ضَعيف: ناتوان،   عَتيق: كهنه،   مُظلِم: تاريک،

مَريض = سَقيم: بيمار،   وَسِخ= قَذِر= مُلَوَّث: كثيف، آلوده،

واسِع: گشاد،   جَسُور: بهادر،   قَليل: كم،   عَدل: راست،

حادّ= صارِم: تيز،   عَصَبيّ= مغضوب= غَضبان:عصباني،   مُخلِص: درستكار

المهن و أصحابها:

آشپز: طَبّاخ ▯▯   آهنگر: حَدّاد ▯   آتش نشان : اِطفائيّ ⛑ بازيكن :

لاعِب، رِياضِيّ،   بازيگر: مُمَثِّل ▯ پزشک : طبيب▯

پرستار: مُمَرِّض □پلیس :شُرطِی □ کارآگاه: شُرطِیّ سِرّی □ تایپیست
: طَبّاع ⌨□ تراشکار : خَرّاط ⛓ تعمیرکار:مُصَلِّح□

تکنسین :تَقَنِی □☼ کفاش: حَذّاء–اِسکافی □ جرّاح : جَرّاح □
داروفروش: صیدَلیّ،صیدلانّی□ خلبان : طَیّار ✈ نجّار: نجّار □
دامپزشک :بَیطاری□ رفتگر:کَنّاس □

دندانپزشک : طبیب اَسنان □ راننده : سائِق □ سرباز:جُندیّ □
سفالگر:خَزّاف⚱ شکارچی:صَیّاد □ عکّاس: مُصَوِّر□

غوّاص: غَوّاص= غَطّاس □ قصّاب : قصّاب = جَزّار🍗

گوشت فروش:بائع اللحوم (لَحّام) □ کارگر: عامل □

کارمند: موظّف □ کشاورز: زارِع (فَلّاح)□ کوهنورد: مُتَسَلِّقُ الجبال □
ماهیگیر: سَمّاک □ مکانیک: مُصَلِّحُ السَّیارات□ مهماندار : مُضِیف ☕ پارچه
فروش: بَزّاز، بائِعُ الأَقمِشَةَ ■ آرایشگر: حَلّاق✂

هنرمند: فَنّان □، نقاش (تصویرگر): رَسّام□

نقاش ساختمان: صَبّاغ=دَهّان حسابدار: مُحاسِب

فروشنده: بائِع وکیل: مُحامِی طلاساز: صائِغ

نویسنده: کاتب معلم: مُعَلِّم(مُدَرِّس) بازرس: مُفَتِّش

خانه دار: رَبَّةُالبیت بازیگر: مُمَثِّل عکاس: مُصَوِّر

گوینده: مُذِیع افسر ارتش: ضابط بالجیش

سبزی فروش: بائِعُ الخضراوات روزنامه نگار: صُحُفیّ

داور مسابقات: حکَمُ المُباراۀ 🏀⚽ گارسون رستوران: نازِل = گَرسُون 🍲

نانوا: خَبّاز نظافت چی: عامِلُ النِّظافَۀ، کَنّاس نگهبان: حارِس

لوله کش: سَبّاک بحّار(ملّاح): ملوان ⛵👦

<u>فی المطبخ</u>

إبریقُ شای: قوری، صُندُوق،صَنادیق : جعبه،جعبه‌ها،

کِیسُ النِفایَۀ: کیسه زباله، فِنجان،اِستکان، شِیش: سیخ،

لَبَن زُبادِی = لبن رائِب: ماست(در عراق: روبۀ)،

أَکیاس نِفایات: کیسه‌های زباله،

کِیسُ النِفایَۀ [نِفایَۀ = قُمامَۀ = مُهمَلات = قاذُورات = زُبالَۀ]

صِینِیَّۀ:سینی، خُرطُوم:شلنگ، أُنبُوب: لوله، قِنِّینَۀ غاز: کپسول گاز،

مِقلاۀ:ماهیتابه، ماءُ ساخِن(حارّ) : آب داغ، اِبرِیقُ الماء (غَلّایَۀ): کتری،

طَبّاخ غازی= مَوقِدُ غازٍ: اجاق گاز، ماءٌ صِحِیّ: آب بهداشتی،

حَنَفِیَّۀ:صُنبُورُ الماء:شیر آب، طَبّاخ :آشپز، ماء:آب، ثَلاّجَۀ : یخچال،

مَسحُوق الثّوم:پودر سیر، مِحبَس : فلکه آب،رگلاتور، ثَلج:یخ،

طَفّایَۀ حَرِیق: کپسول آتش‌نشانی، مِحداد:چاقوتیزکن، جُبُن:پنیر ،

عَسَل:عسل، مَخزَن،مُستَودَع:انبار، حَلیب:شیر، عَصِیرُ الفَواکِه:آب میوه،

مُرَبّی :مربا، خُبز:نان ، عُلبَۀ(ج:عُلَب):قوطی،

مُساعِدُ الطَّبّاخ: کمک‌آشپز، خَلّ : سرکه، غِطاءُ القِدر: در دیگ،

مِصفاۀ(مصفی) : صافی، دَقِیق،طَحِین :آرد، فاتُورَۀ : فاکتور،

مِفرَمةُ لَحم : چرخ گوشت، دُهن ، زَیت : روغن

« دُهنُ البَقَر، و الإبِل، و الغَنَم » «زَیتُ سِمسِم، دَوّار الشَّمس، الزَیتُون»

فاکِهَةُ مُعَلَّبَة : کمپوت، مُقَشِّر : پوست کن، زُبدَة : کره، فِریزر،

مُجَمِّدة : فریزر، مِکنَسَة : جارو ساطُور: ساطور. قارُورَة : ظرف

شیشه‌ای. مِکیال : پیمانه. سُفرَة، مائِدة : سفره. قُبَّعَة : کلاه،

مَلابِسُ الطَبخ: لباس آشپزی، سِکّین : چاقو، قِدر، طَنجَرَة : دیگ،قابلمه،

مِلحُ حَجَری : سنگ نمک، سَماوَر: سماور، قِشرُ نارِنج : خلال نارنج،

مِلعَقَة : قاشق، سُوده : جوش شیرین، قِشطَة : خامه، مِندِیل:دستمال،

شای : چای، قَهوَة : قهوه، مِیزان : ترازو، شَعرِیَّة : رشته فرنگی،

نِفایَة(نِفایات)، قُمامَة، مُهمَلات : زباله شِوّایَة :کباب‌پز،

شَوکَة : چنگال، تَوابِل، بَهارات : ادویه خوراکی،

صابُون سائِل : صابون مایع، کُفُوف،قُفّاز : دستکش،

صامُولی: سَمُّون(عراقی) : نان ساندویچی   كُوب : قَدَح :كَأس:ليوان.

كُوب: فنجان قهوه ، صَحن، طَبَق، ماعُون : بشقاب، طاس: کاسه

صَحنُ الشّای : نعلبکی،   مَعـجُون الطَماطِم : رب گوجه،

صَدرِيَّـةٌ : پیشبند،   مِغـرَفَةٌ : ملاقه، مَعـجُون الأسنان : خمیر دندان،

سِواک = فُرشاةُ الأسنان : مسواک